

Cancellation of *Hadd* Punishment in the Absence of the Thief's Body Organ to Be Amputated under Shi'ite Jurisprudence and Iranian Law

*Abolfazl 'Alishahi Qal'ehjuqi*¹⁻, *Sohrab Bahadori*², *Abdollah Bahmanpuri*³

1. Associate Professor, Department of Theology, Farhangian University, Tehran, Iran
2. Ph.D Student of Jurisprudence and Criminal Law, Kharazmi University, Tehran, Iran
3. Assistant Professor, Department of theology, yasouj University, Yasouj, Iran

(Received: April 23, 2017; Accepted: November 24, 2019)

Abstract

One of the punishments for theft is amputation and one of the important issues in this regard is how to execute the punishment of thieves who do not have the organ to be amputated. The fundamental question is whether the absence of the organ to be amputated causes the theft punishment to become cancelled? A group of jurists have tended to amputate another organ; however, there are different views on which organ should be amputated. On the contrary, most of the jurists have not accepted such a view and have argued about them in detail. From the point of view of this group, the cancellation of the subject of the sentence cancels the sentence itself and the *hadd* punishment (amputation) in such cases rather than becoming applicable to another organ. The present paper attempts to study and evaluate the views of jurists and their principles on this issue. First, it is hypothesized that the thief has the organ to be amputated at the time of the robbery, but after the robbery and before the *hadd* is executed, he loses that organ, and then it is hypothesized that the thief does not have the organ to be amputated at the time of the robbery. In this way, a correct judgment can be presented among the different opinions of the jurists. Finally, the laws in this regard are discussed and some suggestions are presented.

Keywords: Theft, Organ, Amputation, Cancellation of *Hadd*, *Ta'zir*.

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰
صفحات ۱۰۰-۷۳ (مقاله پژوهشی)

سقوط حد سرقت در صورت نبود عضو متعلق قطع در

فقه شیعه و حقوق ایران

ابوالفضل علیشاهی قلعه‌جوقی^{۱*}، سهراب بهادری^۲، عبدالله بهمن‌پوری^۳

۱. دانشیار، گروه الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری، فقه و حقوق جزا، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۳. استادیار، گروه الهیات، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۰۳)

چکیده

یکی از مجازات‌ها در حد سرقت، قطع عضو است. از موضوعات مهم در این زمینه، چگونگی اجرای مجازات سارقانی خواهد بود که دارای محل اقامه حد نیستند. پرسش بنیادین این است که آیا در صورت نبود عضو متعلق قطع، حد سرقت منتفی خواهد شد؟ گروهی از فقیهان، به قطع عضو دیگر گرایش پیدا کرده‌اند؛ البته در این مسئله که چه عضوی باید قطع شود، دیدگاه‌ها گوناگون است. در مقابل، بیشتر فقیهان چنین دیدگاهی را نپذیرفته‌اند و به‌طور مفصل به آنها پاسخ گفته‌اند. از دید این گروه، با انتفای موضوع حکم، خود حکم نیز منتفی می‌شود و مجازات حد (قطع) در چنین مسئله‌ای ساقط خواهد بود و به عضو دیگر انتقال نمی‌یابد. در نوشتار پیش‌رو تلاش شده است که دیدگاه‌های فقیهان و مبانی آنها درباره این مسئله واکاوی و ارزیابی شوند. نخست فرضی بررسی خواهد شد که سارق در هنگام سرقت، دارای عضو متعلق قطع است، ولی پس از سرقت و پیش از اقامه حد، فاقد این عضو می‌شود و سپس به فرضی که سارق در هنگام سرقت، فاقد عضو متعلق قطع است، پرداخته خواهد شد؛ تا از این رهگذر قضاوت صحیحی میان آرای مختلف فقیهان ارائه شود و در پایان قانون‌ها در این زمینه، مطرح و پیشنهادهایی نیز ارائه شده است.

واژگان کلیدی

تعزیر، سرقت، سقوط حد، عضو، قطع.

۱. بیان مسئله

در متون فقهی درباره چگونگی اجرای حد سرقت آمده که اصل در مجازات سارق، به ترتیب، آن است که در مرتبه نخست چهار انگشت دست راست قطع می‌شود؛ به گونه‌ای که انگشت شست و کف دست باقی بماند؛ در مرتبه دوم، پای چپ از مفصل قدم، به گونه‌ای که قسمتی از پشت پا باقی بماند؛ در مرتبه سوم، حبس ابد و در نهایت در مرتبه چهارم، قتل سارق است (کیدری، ۱۴۱۶: ۵۲؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷: ج ۲: ۵۸۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۶۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ الف، ج ۲: ۱۸۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ ب، ج ۹: ۲۸۳ - ۲۸۵). ولی اشکال جایی است که فردی، نخستین بار سرقت می‌کند، ولی دارای عضو مخصوص محل قطع نیست، مثلاً، مواردی اتفاق می‌افتد که سارق هنگام سرقت، دست راست دارد، ولی پس از سرقت به دلایلی چون قصاص، تضادف، آتش‌سوزی، مرض یا ... فاقد دست راست شده و در هنگام مجازات، فاقد دست است یا اینکه سارق قبل از سرقت فاقد دست راست بود. آیا در صورت فقدان عضو متعلق قطع، حد سرقت منتفی است؟ در صورت سقوط حد، آیا مجازات حدی به تعزیر تبدیل می‌شود یا اینکه به عضو دیگری انتقال می‌یابد؟ در صورت تبدیل مجازات حدی به تعزیر، آیا این حکم در همه مواردی که متعلق قطع منتفی است، جاری خواهد بود؟ و یا اینکه تبدیل مجازات حدی تنها در موردی است که متعلق حد، دست راست باشد؟ با توجه به اختلاف نظر فقیهان، ضرورت تأملی فقهی در این مسئله مشخص است، به ویژه آنکه باور به هر یک از این دیدگاه‌ها، دارای آثار عملی فراوانی خواهد بود. برای نمونه، پذیرش دیدگاه سقوط حد قطع، این اثر را دارد که نسبت به سرقت‌های بعدی هم اعمال می‌شود و سقوط مجازاتی را در پی دارد که در مراتب بعدی در نظر گرفته شده است و اثر آن، به یک مرتبه از سرقت وابسته نخواهد بود. در نوشتار حاضر به محورهای زیر توجه شده است:

۱. سقوط یا عدم سقوط حد قطع نسبت به کسی که هنگام سرقت، فاقد عضو مخصوص متعلق قطع است؛

۲. سقوط یا عدم سقوط حد قطع نسبت به کسی که هنگام سرقت دارای دست راست عضو مخصوص متعلق قطع بوده است، ولی پس از سرقت، دارای عضو مخصوص نیست؛
۳. حبس ابد در هر یک از موارد یادشده در صورت سقوط حد ممکن است؛
۴. تعزیر در هر یک از موارد مذکور، در صورت سقوط حد ممکن است.
۵. تبیین موارد قطع که در صورت عدم موضوع، حد به تعزیر تبدیل می‌شود.

۲. تبیین محل بحث

در باره دزدی که فاقد دست راست است؛ فقیهان در دو فرض متعرض این مسئله شده‌اند:

۱. سارق هنگام سرقت دارای دست راست بوده، ولی پس از ثبوت سرقت و پیش از اقامه حد قطع، دست راست را از دست می‌دهد؛
۲. سارق پیش از سرقت فاقد دست راست بوده است؛

۳. انتفای عضو پس از ثبوت سرقت

در فرضی که سارق هنگام سرقت دارای دست راست بوده و به قطع آن حکم شده است، ولی پس از سرقت و پیش از اقامه حد قطع، به دلایلی چون قصاص، تصادف و ... دست راست خود را از دست می‌دهد. فقیهان می‌گویند که دست چپ یا پای چپ وی به جای دست راست او قطع نمی‌شود؛ زیرا حد سرقت در مرتبه نخست، قطع دست راست است و نه قطع دست چپ یا پای چپ (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۵۲۲؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۷؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۲).

۳. ۱. ادله سقوط حد

۳. ۱. ۱. قاعده انتفای حکم با انتفای موضوع

تناسب حکم و موضوع از جمله مسائل مهم در استنباط احکام به‌شمار می‌آید. از آنجا که حکم قطع به دست راست تعلق گرفته، در حالی که عضو موجود بوده، سپس بعد از تعلق حکم به عضو، عضو قطع شده است؛ در نتیجه با انتفای موضوع، حکم قطع نیز منتفی

می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰ ب: ج ۹، ۲۸۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۷؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۸۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸: ۱۰۱؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۴).

۳. ۱. ۲. عدم دلیل

در این مسئله دلیلی وجود ندارد که بتوان با استناد به آن، قائل به انتقال قطع به دست چپ یا پای چپ و انتقال قطع به عضو دیگر شد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۸؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۳۶۶؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳: ۲۶۲؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰: ۶۲۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸: ۱۰۱؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۵).

۳. ۱. ۳. اجماع

این مسئله مورد اتفاق فقیهان واقع شده است و اختلافی در آن وجود ندارد و تمام فقیهان در این مسئله، به عدم انتقال قطع به عضو دیگر فتوا داده‌اند (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰: ۶۲۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۵۲۲؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۶: ۱۴۱؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲ ب: ج ۴۱: ۳۷۳). از دید برخی از فقیهان، اجماع فقیهان نیز یکی از ادله سقوط حد قطع در صورت فقدان عضو مخصوص است (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸: ۱۰۱).

۳. ۱. ۴. صحیحۀ عبدالرحمن بن حجاج

عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: از امام صادق درباره دزدی پرسیدم که دزدی می‌کند و در نتیجه دستش قطع می‌شود، سپس دوباره دزدی می‌کند و پایش قطع می‌شود، سپس دزدی دیگری می‌کند، آیا در این صورت آیا عضوی از وی قطع خواهد شد؟ حضرت فرمود: در کتاب علی (ع) آمده است: پیامبر اکرم (ص) می‌گذشت پیش از اینکه بیشتر از یک دست و پا قطع کند و علی (ع) می‌فرمود: من از پروردگار خودم حیا دارم که برای چنین سارقانی دستی باقی نگذارم که با آن خود را تطهیر می‌کند و پایی باقی نگذارم که با آن راه می‌رود (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۱۰).^۱ از این روایت برمی‌آید که اصل بر این است که برای سارق

۱. «عبدالرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن السارق يسرق فتقطع يده، ثم يسرق فتقطع رجله، ثم

دستی گذاشته شود تا با آن کارهای ضروری خود را انجام دهد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۵). به نظر می‌رسد از این روایات می‌توان به مقاصد شریعت^۱ در این مسئله پی برد که نگاه شارع به انسان چنین است که شارع می‌خواهد برای انسان، حتماً یک دست باقی بماند و این برایش مهم است (شهید ثانی، ۱۴۱۶، ج ۱۴: ۵۲۲).

۲.۳. امکان تعزیر

سؤال این است که در صورت سقوط حد، آیا مجازات حدی به تعزیر تبدیل می‌شود؟ در مورد ثبوت تعزیر بعد از سقوط حد قطع در این مسئله، دو دیدگاه وجود دارد: یکی اینکه برخی از فقیهان گفته‌اند که علاوه بر سقوط حد، تعزیر هم منتفی است؛ زیرا حکم ثابت علیه سارق در زمانی که دست راست موجود است، حد قطع خواهد بود و در صورتی که این حکم منتفی شود، جایی برای ثبوت تعزیر وجود ندارد؛ زیرا مورد تعزیر جایی است که حد وجود ندارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۵). اما در مقابل، برخی از فقیهان قائلند که در چنین فرضی تعزیر ثابت است (ابن فهد حلی، ۱۴۱۰ الف: ۴۱۶؛ حسینی روحانی، بی تا ب، ج ۳: ۲۸۸)؛ زیرا محلی برای حد وجود ندارد؛ در نتیجه حد به تعزیر تبدیل می‌شود (ابن فهد حلی، ۱۴۱۰ الف: ۴۱۶؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۱۱۳؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ج ۳: ۳۶۶) یا اینکه از آنجا که قطع دست چپ یا پای چپ به جای دست راست در صورتی که دست راست بعد از سرقت مفقود شود، حد سرقت نخست به‌شمار نمی‌آید و سرقت در چنین فرضی موجب تعلق گرفتن حد نمی‌شود، حاکم می‌تواند سارق را تعزیر کند (تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۲).

یسرق هل علیه قطع؟ فقال: فی کتاب علی (علیه السلام): أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) مضی قبل أن یقطع أكثر من ید و رجل، و كان علی (علیه السلام) یقول: إني لأستحیی من ربی أن لا أدع له یداً یستحیی بها، أو رجلاً یمشی علیها...».

۱. مقاصد شریعت در اصطلاح، عبارت از غایت، اسرار، حکمت‌ها، مصالح و اهدافی است که شارع در قانونگذاری‌ها و جعل احکام در نظر گرفته است. این اصطلاح، نخست در اهل سنت به‌کار رفته و به مرور زمان در شیعه نیز استعمال شده است. نخستین کسی که این اصطلاح را در شیعه به‌کار برد، محقق حلی بود. وی هرچند کشف مصالح را از دسترس انسان به دور می‌دانست، ولی مقاصد شرع را در جاهایی معتبر دانسته است (نک: محقق حلی، ۱۴۰۳: ۱۶۳؛ علیشاهی، ۱۳۹۰: ۲۲۵ به بعد).

۴. انتفای عضو پیش از سرقت

اختلاف در میان فقیهان جایی است که سارق به هنگام سرقت، فاقد دست راست باشد. بر اساس دیدگاهی، خواه سارق به هنگام سرقت، اصالتاً فاقد عضو متعلق قطع باشد یا اینکه به واسطه عارضه‌ای مانند قصاص، بیماری و ... دچار این فقدان عضو باشد، فرقی نیست (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۸؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۵؛ تیریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۳؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷، ج ۹: ۳۸۴). مراجعه به متون فقهی بیانگر آن است که فقیهان بیشتر در موردی که سارق به هنگام سرقت فاقد دست راست باشد، یعنی درباره مجازات مرتبه اول سرقت، متعرض این مسئله شده‌اند و تکیه مباحث آنها، صورت فقدان دست راست است. ولی صحیح‌تر آن خواهد بود که گفته شود هرگاه در هر یک از موارد قطع، سارق فاقد موضوع قطع باشد، این مباحث جاری است، چه در صورت فقدان دست راست برای مرتبه اول و چه در صورت فقدان پای چپ، برای مرتبه دوم سرقت باشد و چه اینکه فاقد دست و پا باشد.

فقدان دست راست و وجود دست چپ

در این مجال با توجه به اینکه محور مباحث در موردی است که سارق در هنگام سرقت، فاقد عضو مخصوص متعلق حد قطع باشد، سخن از صورتی خواهد بود که سارق هنگام سرقت فاقد دست راست و دارای دست چپ است. سؤال پیش می‌آید که در چنین موردی، آیا حد قطع منتفی می‌شود یا اینکه به عضو دیگر انتقال می‌یابد؟ می‌توان چنین گفت که سه دیدگاه وجود دارد:

۴.۱. انتقال به عضو دیگر

برخی از فقیهان معتقدند که در صورتی که سارق هنگام سرقت فاقد عضو متعلق قطع - دست راست - باشد؛ حد قطع به عضو دیگر انتقال می‌یابد؛ در این میان در اینکه قطع به چه عضوی انتقال می‌یابد، دو دیدگاه در میان فقیهان وجود دارد:

۴.۱.۱. قطع دست چپ

برخی بر این باورند که در صورت نبود دست راست، حد قطع به دست چپ انتقال می‌یابد

(طوسی، ۱۴۰۰: ۷۱۷؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۴۲۰؛ کیدری، ۱۴۱۶: ۵۲۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۵۶۶؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۱۱۱). بر این اساس دیدگاه مذکور در حد قطع، جابه‌جایی بین دو محل قطع امکان دارد یعنی، می‌توان به‌جای دست راست، دست چپ سارق را قطع کرد.

۴. ۱. ۱. اطلاق آیه «السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما»

یکی از استدلال‌های این دیدگاه، اطلاق آیه «السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما» (مائده: ۳۸) است به این بیان که آیه مذکور، نص در قطع کردن دست بوده و مقتضای آن قطع دست است (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰: ۶۲۶؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۸۷). «ایدی»، دست راست و دست چپ را دربرمی‌گیرد (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۴۱: ۳۷۳). از این‌رو، در فرضی که سارق فاقد دست راست است، باید دست چپ او قطع شود (طوسی، ۱۴۰۰: ۷۱۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۵۶۶؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۴۲۰)؛ زیرا عموم این آیه، اقتضای قطع دست چپ سارق دارد و صرف قطع دست راست مراد نیست (تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۳) و امثال هر آنچه آیه بر آن دلالت دارد تا جایی که امکان دارد، واجب خواهد بود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۵۲۳).

اشکال شده که در روایات مراد از «ایدی» در این آیه، «دست راست» است، از این‌رو این استدلال ناتمام خواهد بود (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۹؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۹۰). در پاسخ به تقیید این آیه به دست راست، گفته‌اند که دلیلی که «ایدی» را به دست راست مقید کرده است نیز اطلاق دارد؛ با این توجیه که اگر هم در روایت محمدبن قیس آمده «ایدی» و مقید به دست راست شده است، قدر متیقن از آنجایی است که دست راست موجود باشد (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰: ۶۲۶؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۸۷؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۴۱: ۳۷۳) و شامل موردی نیست که دست راست مفقود است، در نتیجه به اطلاق آیه مبنی بر قطع دست چپ در صورت فقدان دست راست می‌توان تمسک جست (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۸۷ - ۱۸۸؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۳) و قدر متیقن از تخصیص این آیه با روایات، اجماعاً جایی است که دست راست موجود باشد. بنابراین، در صورت فقدان دست راست، اطلاق آیه نسبت به قطع کردن

دست همچنان باقی می‌ماند و می‌توان به چنین اطلاقی مبنی بر لزوم قطع دست چپ استدلال کرد (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳: ۲۵۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۶؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۸۷).^۱ دو دسته از روایات وجود دارند که مفاد آنها با چنین دیدگاهی مبنی بر قطع دست چپ در صورت فقدان دست راست نمی‌سازد:

۴. ۱. ۱. ۲. روایات بیان‌کننده حد سرقت

به دیدگاه (انتقال حد قطع به دست چپ) اشکال شده که با موارد قطع که در روایات آمده‌اند، در تعارض است؛ زیرا در روایات، سخنی از قطع دست چپ به‌عنوان حد سرقت مطرح نیست و آنچه آمده، قطع دست راست در سرقت اول و قطع پای چپ در سرقت دوم است و غیر این دو مورد، قطع عضو خاصی به‌عنوان حد سرقت در روایات دیده نمی‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۵۲۲). بعد از این دو مورد قطع عضو، در صورت سرقت مجدد برای مرتبه سوم حبس ابد حد آن است و این نشان می‌دهد که تنها باید دست راست قطع شود و دست چپ قطع نمی‌شود و در صورت تکرار سرقت، پای چپ قطع می‌شود و پس از این دو مورد، حد سرقت به حبس ابد انتقال می‌یابد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۹۰). مفاد روایات در این زمینه آن است که هرگاه مردی برای اولین بار سرقت کند، دست راست او قطع می‌شود و در صورت تکرار، پای چپ او قطع خواهد شد و در سرقت برای بار سوم، حبس ابد عقوبت سارق است. برخی از مهم‌ترین این روایات عبارتند از:

۱. امام صادق(ع)، هرگاه مردی برای بار اول سرقت می‌کرد، دست راستش را می‌برید و در صورت سرقت مجدد، پای چپ او را قطع می‌کردند و اگر برای بار سوم سرقت می‌کرد، وی را به حبس ابد محکوم می‌کرد و هزینه‌های او را از بیت‌المال قرار می‌داد (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۶۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۵۸).^۲

۱. از نگاه برخی از فقیهان دلیلی که حکم آیه را به دست راست مقید کرده است، اطلاق ندارد. (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۳۷۱)

۲. کان أمير المؤمنين عليه السلام: إذا سرق الرجل أولاً قطع يمينه، فان عاد قطع رجله اليسرى، فان عاد نالته خلد السجن و

۴. ۱. ۱. ۳. روایات دال بر لزوم بقای دست چپ

احادیثی نیز وجود دارند که می‌توان در جهت عدم جواز قطع عضوی دیگر غیر از دست راست و پای چپ، به آنها استناد کرد:

الف) صحیحہ محمدبن قیس

امام باقر(ع) فرمود: امام علی(ع) در مورد دزد چنین قضاوت کرد: هرگاه سرقت کرد، دست راستش را قطع می‌کنم و اگر بار دیگر سرقت کرد، پای چپ او را قطع می‌کنم و اگر بار دیگری سرقت کرد، او را زندانی می‌کنم و پای راستش را باقی می‌گذارم؛ تا بتواند با آن قضای حاجت کند و دست چپش را باقی می‌گذارم؛ تا بتواند با آن غذا بخورد و خود را با آن تطهیر کند و فرمود: من از خداوند خجالت می‌کشم که سارق را به‌گونه‌ای رها کنم که نتواند هیچ کاری انجام دهد، ولی من تا زمانی که او بمیرد، وی را زندانی می‌کنم و فرمود: پیامبر خدا(ص) بعد از قطع کردن دست راست و پای چپ سارق، دیگر عضوی را نمی‌برد^۱ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ۲۲۲ - ۲۲۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۵۵).

ب) روایت عبدالله بن هلال

در روایتی، عبدالله بن هلال از امام صادق(ع) درباره علت بریدن دست راست و پای چپ دزد پرسید و حضرت در پاسخ فرمود: چه پرسش خوبی کردی. هنگامی که دست راست وی و پای راست او بریده شود، به سمت چپ می‌افتد و توانایی ایستادن ندارد. پس اگر

أنفق عليه من بيت المال. (برای مطالعه بیشتر نک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ۲۲۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۵۵ - ۲۵۶).

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّارِقِ: إِذَا سَرَقَ قَطَعْتُ يَمِينَهُ، وَإِذَا سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى قَطَعْتُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، ثُمَّ إِذَا سَرَقَ مَرَّةً أُخْرَى سَجَّنْتُهُ، وَتَرَكْتُ رِجْلَهُ الْيُمْنَى يَمْشِي عَلَيْهَا إِلَى الْغَائِطِ، وَيَدُهُ الْيُسْرَى يَأْكُلُ بِهَا وَيَسْتَنْجِي بِهَا، وَقَالَ: إِنِّي لَأَسْتَحِبُّ مِنْ اللَّهِ أَنْ أتركَهُ لَأَنْتَفِعَ بِشَيْءٍ، وَلَكِنِّي أَسْجُنُهُ حَتَّى يَمُوتَ فِي السَّجْنِ، وَقَالَ: مَا قَطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَارِقٍ بَعْدَ يَدِهِ وَرِجْلِهِ» (برای مطالعه بیشتر نک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۲۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۵۵).

دست راست و پای چپش بریده شود، می‌تواند راست بایستد (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴: ۱۴۸).^۱ بنابراین از این دسته روایات به‌خوبی مشخص می‌شود که دست چپ به‌هیچ‌وجه مورد حکم قطع نیست و نام بردن از خصوص دست راست در این روایات، از باب ذکر کردن یکی از مصادیق «ید» نیست (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۹۱). روایاتی که در آنها به حد سرقت پرداخته شده است، همگی ظهور در این دارند که اینکه اجرای حد سرقت در مرتبه نخست با قطع دست راست و در مرتبه دوم با قطع پای چپ بوده و غیر از این دو مورد، به قطع عضوی خاص به‌عنوان حد سرقت اشاره نشده است. در نتیجه دست چپ قطع نمی‌شود. دیگر آنکه در روایات دسته دوم، به دلایل عدم قطع دست چپ یا پای راست، در سرقت‌های بعدی اشاره شده که این تعلیل‌ها مقتضی آن است که در فرضی که دست راست مفقود بود، دست چپ سارق به‌جای دست راست قطع نشود (تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۳). توضیح بیشتر آنکه عباراتی چون «به پای چپش کاری گرفته نمی‌شود تا با آن بتواند به دستشویی برود و دست چپش نیز قطع نمی‌گردد تا با آن بتواند غذا بخورد و خودش را تطهیر کند». یا اینکه فرمود: من از پروردگار خودم حیا دارم از اینکه مجرم را به‌گونه‌ای رها کنم که دستی نداشته باشد تا با آن خود را تطهیر کند و یا به‌واسطه آن وضو بگیرد»^۲ و سایر موارد مشابه دلالت دارند بر اینکه اگر پای راست بریده شود، نتواند راه برود یا اینکه اگر دست چپ قطع شود، نتواند غذا بخورد یا اینکه خود را پاک کند؛ این تعلیل‌ها در فرضی که دست راست مفقود باشد نیز صادق است. در نتیجه اگر دست چپ به‌جای دست

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِيهِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ السَّارِقِ لِمَ تُقَطَّعُ يَدُهُ الْيُمْنَى وَرِجْلُهُ الْيُسْرَى، وَ لَأُقَطَّعُ يَدَهُ الْيُمْنَى وَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى؟ فَقَالَ: «مَا أَحْسَنَ مَا سَأَلْتَ، إِذَا قُطِّعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى وَ رِجْلُهُ الْيُمْنَى سَقَطَ عَلَى جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ، وَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقِيَامِ؛ فَإِذَا قُطِّعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى وَ رِجْلُهُ الْيُسْرَى، اعْتَدَلَ وَ اسْتَوَى قَائِمًا...».

۲. «تَرَكَتْ رِجْلَهُ الْيُمْنَى يَمْشِي عَلَيْهَا إِلَى الْغَائِطِ وَ يَدَهُ الْيُسْرَى يَأْكُلُ بِهَا وَ يَسْتَنْجِي بِهَا».

۳. «الْأَسْتَحْيَى مِنْ رَبِّي أَنْ أَدْعَهُ لَيْسَ لَهُ مَا يَسْتَنْجِي بِهِ أَوْ يَتَطَهَّرُ بِهِ».

راست قطع شود، این امر موجب می‌شود که سارق نتواند غذا بخورد یا خود را پاک و استنجا کند و این موارد با روایاتی که دال بر بقای دست چپ هستند، منافات دارد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۳۷۱؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۱: ۳۷۳-۳۷۴؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۹۰).

۲.۱.۴. قطع پای چپ

پرسش این است که آیا با توجه به اینکه محل قطع برای بار دوم پای چپ است، قطع کردن پای چپ در مرتبه اول هرگاه دست راست مفقود باشد، جایز است؟

دسته دیگری از فقیهان که انتقال قطع به عضو دیگر را در صورت فقدان دست راست پذیرفته‌اند، برخلاف دیدگاه پیشین معتقدند که در چنین مسئله‌ای، پای چپ سارق به جای دست راست او قطع می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷ الف، ج ۸: ۳۹؛ ابن‌برآج، ۱۴۰۶، ج ۲: ۵۴۴). از آنجا که دست چپ از اعضایی نیست که به صورت فی‌الجمله و در برخی موارد به قطع آن حکم شود، در مورد سارقی که فاقد دست راست است، حکم به قطع عضوی می‌شود که فی‌الجمله محل قطع است و قطع به دست چپ انتقال نمی‌یابد (فاضل صیمیری، ۱۴۲۰، ج ۴: ۳۴۷؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۸۷-۱۸۸) و از سوی دیگر، قطع پای چپ فی‌الجمله و در برخی موارد حد سرقت است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۸) یعنی اگر سارق برای مرتبه دوم، بعد از قطع دست راست سرقت کند، پای چپ او قطع می‌شود و در این فرض که سارق فاقد دست راست است نیز، مانند همین مورد خواهد بود؛ زیرا علت انتقال به قطع پای چپ در مرتبه دوم، فقدان دست راست است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳: ۲۵۹؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۳۷۰). بنابراین ظاهر آن است، در صورتی که در مرتبه نخست، قطع دست راست امکان نداشته باشد، پای چپ جایگزین آن شده و حکم سرقت اجرا می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۶).

در رد دلایل این دیدگاه گفته شده که انتقال به پای چپ، حکم سرقت کسی است که در مرتبه دوم سرقت کرده باشد و حکم قطع مرتبه نخست اجرا شده باشد و تخطی از حکم مرتبه دوم به مرتبه اول مبنی بر جایگزینی قطع پای چپ به جای دست راست برای

مرتبه نخست سرقت، نیاز به دلیل دارد که دلیلی بر این انتقال وجود ندارد (موسوی خویی، ۱۴۲۲ب، ج ۴۱: ۳۷۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۶؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۳۷۱)؛ در نتیجه، جابه‌جایی محل قطع عضو جایز نیست و در هر مرتبه از سرقت، باید به حکمی اقدام کرد که برای آن معین شده؛ زیرا قطع پای چپ به سرقت دوم مقید شده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۹).

از نگاه برخی، این استدلال تمام نیست؛ زیرا یا از قبیل قیاس مستنبط‌العله است و در رد آن می‌گویند که: صرف اینکه پای چپ فی‌الجمله محل قطع در سرقت است، این دلیل نمی‌شود که در صورت فقدان دست راست، قائل به قطع پای چپ شویم؛ زیرا پای چپ محل قطع در مرتبه دوم سرقت است و آن هم بعد از اینکه دست راست در مرتبه نخست قطع شود و این بر قطع پای چپ به علت سرقت اول در صورت فقدان دست راست دلالتی ندارد؛ بنابراین، قطع پای چپ به‌عنوان حد سرقت نخست صحیح نیست (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۹۰). افزون بر آن، پذیرش قطع کردن پای چپ با ترتیبی که قطع اعضا به‌عنوان حد سرقت در روایات آمده است نیز منافات دارد. برای نمونه در حدیثی می‌خوانیم: قطع پای سارق بعد از قطع دست انجام می‌گیرد و بعد از این دو مورد، قطع عضو صورت نمی‌گیرد و در صورت تکرار سرقت محکوم به حبس ابد بوده و هزینه‌های او از بیت‌المال مسلمین است^۱ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۲۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۵۷). این روایت صراحت دارد که قطع پای چپ پس از قطع دست است؛ بنابراین، جایگزینی پای چپ برای دست راست جایز نیست.

۲.۴. سقوط حد قطع و عدم انتقال به عضو دیگر

دیدگاه بیشتر فقیهان این است که در فقدان عضو متعلق قطع، حد ساقط می‌شود و به عضو

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ شُعَيْبِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَطَعُ رَجُلٍ السَّارِقِ بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ، ثُمَّ لَا يَقْطَعُ بَعْدَهُ، فَإِنْ عَادَ حُبَسَ فِي السِّجْنِ، وَ انْفَقَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.»

دیگر انتقال نمی‌یابد (ابن سعید حلی، ۱۴۰۵: ۵۶۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۶۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۵: ۳۶۹؛ ابن قطان حلی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۵۱۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴ الف، ج ۴: ۲۶۰؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۸۳). این گروه از فقیهان مفصلاً به ادله باورمندان به انتقال قطع به عضو دیگر پاسخ گفته‌اند و به دو دیدگاه گذشته، به دلیل تخطی از موضع قطع بدون اذن و دلیل شرعی، به شدت اشکال کرده‌اند. در این مجال بیشتر به ادله‌ای اشاره می‌شود که این دسته از فقیهان، برای اثبات مدعای خود آورده‌اند.

۴. ۲. ۱. ادله باورمندان به عدم انتقال

۴. ۲. ۱. ۱. قاعده «درأ»

از مهم‌ترین قواعد فقهی در باب حدود، قاعده «درأ» است که در صورت شبهه، حد ساقط می‌شود. یکی از ادله باورمندان به عدم انتقال قطع به عضو دیگر، اعم از دست چپ یا پای چپ در صورت فقدان دست راست، شبهه پیش آمده است (شهید ثانی، ۱۴۱۴ الف، ج ۴: ۲۶۰؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۹۱).

۴. ۲. ۱. ۲. قاعده «احتیاط در دماء»

قاعده احتیاط در دماء نیز مورد استناد برخی از فقیهان قرار گرفته است (شهید ثانی، ۱۴۱۴ الف، ج ۴: ۲۶۰). سؤالی مطرح می‌شود که رعایت احتیاط، در حدود چه جایگاهی دارد؟ آیا میان مواردی که حد قتل است با سایر مواردی که حد غیرقتل است، تفاوتی وجود ندارد؟ برخی از فقیهان در پاسخ به این پرسش گفته‌اند: اگر حد غیرقتل باشد، رعایت احتیاط تام لازم است و در صورتی که حذر و خوفی باشد، حد به جهت بقای نفس احتیاطاً ساقط می‌شود (سیوری حلی، ۱۴۰۴، ج ۴: ۳۸۶). در این مسئله نیز می‌توان گفت که رعایت احتیاط لازم است.

۴. ۲. ۱. ۳. اکتفا به قدر متیقن

در ریختن خون محترم نباید از قدر متیقن تجاوز شود و قدر متیقن همان است که در روایات دیده می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۹، ۲۸۵ - ۲۸۶؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۳۷۱). بنابراین هرگاه دست راست در سرقت نخست مفقود باشد، حد ساقط می‌شود و

اگر پای چپ در سرقت دوم نباشد، باز هم حد ساقط می‌شود و عدول کردن به دست چپ یا پای چپ، در صورت فقدان دست راست در سرقت نخست، تعدی از قدر متیقن از قطع منصوص در روایات است و از آنجا که قطع اعضا یا حبس، تشریح شارع بوده، در نتیجه قطع کردن عضو دیگر متوقف بر نص از سوی شارع است و چون نصی وجود ندارد، قطعی در کار نیست (فاضل آبی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۸۲).

۴.۲.۱.۴. تخطی از روایات

در روایات در مورد ترتیب قطع عضو آمده است که دست راست در سرقت اول قطع می‌شود و پای چپ در بار دوم بریده می‌شود و در مرتبه سوم سارق محکوم به حبس ابد خواهد بود (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۲۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰، ۱۰۳ - ۱۰۴). این امر یعنی قطع کردن عضوی که در غیر مورد روایت است - مثلاً قطع دست چپ به جای دست راست - مستلزم این است که از مورد مشخص شده در روایات تخطی کرد، بدون آنکه دلیلی برای آن باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۹: ۲۸۵ - ۲۸۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴ الف، ج ۴: ۲۶۰؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۲۰؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳، ۳۷۱).

۴.۲.۱.۵. قیاس اولویت

دلیل دیگری که برگرفته از روایات دال بر لزوم ابقای یک دست بوده، مفهوم اولویت است؛ تقریب استدلال آن است که اگر در موردی حکم به قطع دست راست تعلق گرفته باشد و دست چپ سارق مفقود باشد، دست راست که قطع آن لازم است، قطع نمی‌شود؛ زیرا بدون دست باقی می‌ماند؛ حال چطور می‌توان پذیرفت که به بریدن دست چپ حکم شود؛ در حالی که ابتدائاً قطع کردن آن واجب نیست (موسوی خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۱، ۳۷۳ - ۳۷۴؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۲). با وجود اینکه قطع دست راست واجب است، اما به علت فقدان دست چپ، قطع آن ساقط می‌شود.

۴.۲.۱.۶. سقوط حد به جهت سقوط موضوع

یکی از ادله‌ای که برای این دیدگاه می‌توان آورد این است که وقتی موضوعی برای حد

وجود نداشته باشد، خودبه‌خود حد هم ساقط می‌شود، چون موضوعی برای اجرا ندارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۹). بنابراین با انتفای موضوع حکم، حکم و حد به موضوع دیگری که با موضوع نخست مرتبط نیست، انتقال نمی‌یابد (موسوی گلپایگانی، بی‌تا، ج ۱: ۴۲۱).

۳.۴. دیدگاه توقف

برخی از فقیهان، از ارائه نظر خودداری و تنها به نقل آرای فقیهان اکتفا کرده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۶۴؛ ابن‌فهد حلی، ۱۴۱۰: ۴۱۵ - ۴۱۶؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴: ۵۴۰ - ۵۴۱؛ سیوری حلی، ۱۴۰۴، ج ۴: ۳۸۷ - ۳۸۸؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ج ۲، ۹۸) که این امر به معنای توقف در دیدگاه است.

۵. مجازات جایگزین حد قطع

از نقد و رد ادله باورمندان به انتقال قطع اثبات شد که اگر در موردی عضو متعلق قطع مفقود باشد، حد ساقط می‌شود و به عضو دیگر انتقال نمی‌یابد. حال با توجه به عدم امکان اقامه حد سرقت در صورت فقدان عضو متعلق قطع، به دنبال سقوط حد سرقت، باید چه مجازاتی را علی‌البدل در نظر گرفت؟ یا اینکه هیچ مجازاتی در نظر گرفته نمی‌شود؟ از دو منظر می‌توان به این مسئله نگاه کرد: یکی اینکه مجازات حدی که در صورت فقدان عضو متعلق قطع می‌توان آن را به کار بست، به عنوان مجازات در چنین مواردی در نظر گرفت و دیگر اینکه جایگزینی یک نوع مجازات حدی سرقت به جای نوع دیگری از مجازات آن به علت فقدان برخی از شرایط اعمال مجازات حدی جایز نیست و در نتیجه یا باید چنین گفت که اگر نتوان مجازات حدی قطع عضو در مرتبه اول یا مرتبه دوم سرقت اقامه کرد، جایگزینی حبس ابد به عنوان نوع دیگری از مجازات حدی به جای قطع عضو جایز نیست یا اینکه به علت عدم جواز اقامه هر نوع مجازات حدی، سارق مجازاتی ندارد یا اینکه مرتبه پایین‌تری از مجازات حدی، یعنی، تعزیر را برای سارق در نظر گرفت.

۵.۱. عدم ثبوت حبس ابد و چرایی آن

چرا در صورت فقدان عضو متعلق قطع، نمی‌توان حبس ابد را به عنوان مجازات سارق در

نظر گرفت؟ فقیهانی که به عدم جواز انتقال قطع به عضو دیگر باور دارند، حبس ابد را نیز نپذیرفته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۹؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ الف: ۴۹). مهم‌ترین دلیل ایشان این است که حبس ابد، مجازات مرتبه سوم است و تخطی از مورد آن احتیاج به دلیل دارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۹؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ الف: ۴۹). بنابراین، می‌توان گفت که در صورت فقدان هر مرتبه از قطع، نمی‌توان سارق را برای همیشه زندانی کرد؛ زیرا حبس ابد، مجازات مرتبه سوم سرقت است و اگر آن را به‌عنوان مجازات مرتبه اول یا مرتبه دوم در صورت فقدان عضو متعلق قطع در هر مرحله به‌کار بگیرند، تخطی از موضع اذن شارع است.

۵.۲. امکان تعزیر

پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که در این بحث (منتفی شدن حد قطع در سرقت به‌علت فقدان عضو مخصوص) آیا امکان تعزیر وجود دارد؟ ثبوت تعزیر در این مسئله در کلام بسیاری از فقیهان به اثبات رسیده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۹؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸: ۱۰۲؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ج ۲: ۴۸۹؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ الف، ج ۲۵: ۵۲۹؛ فاضل آبی: ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۸۳؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۱: ۳۷۴؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳، ۳۷۲؛ حسینی روحانی، بی‌تا، ج ۳: ۲۸۸). مهم‌ترین ادله ثبوت تعزیر، عبارتند از:

۵.۲.۱. مذاق شرع

یکی از ادله‌ای که معتقدان این دیدگاه به آن استناد می‌کنند، مذاق شرع^۱ است. اینان می‌گویند مجازات نکردن سارق در چنین مواردی با مذاق شریعت نمی‌سازد و از مذاق شرع چنین برمی‌آید که در چنین فرضی، باید سارق تعزیر شود (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸: ۱۰۲).

۱. مذاق شریعت، سبک، آهنگ و روش شارع در جعل احکام است در جایی که دلیل ظاهر و قطعی برای استناد حکم وجود ندارد، ولی از آنجا که حکم، با روش شارع در آن احکام مناسبت دارد، حکم مسئله روشن می‌شود (نک: علیشاهی، ۱۳۹۰: ۴۰).

۵. ۲. ۲. قاعده «التعزیر لكل عمل محرّم»

صاحب وسایل بابی را با عنوان «باب ان كل من خالف الشرع فعيله حد او تعزیر» را به این قاعده اختصاص داده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸: ۱۴). مفاد اجمالی قاعده این است کلیه محرمات قابل مجازات هستند؛ بنابراین، مسئله سرقت بدون شک از محرمات الهی به شمار می‌آید و مشمول عموم قاعده «التعزیر لكل عمل محرّم» یا عبارت مشابه «التعزیر فی كل معصیه» است. بر اساس گفته فقیهان، این قاعده در مواردی استفاده می‌شود که در آنها حد وجود ندارد (حسینی روحانی، ۱۴۱۲الف: ج ۲۶: ۵۰). بنابراین، کلیه معاصی قابل مجازات هستند و از آنجا که سرقت نیز از معاصی کبیره محسوب می‌شود، در نتیجه مشمول این قاعده است و تعزیر ثابت می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۷).

۶. تأثیر سقوط حد در سرقت مجدد

آیا سقوط حد قطع به‌عنوان مثال در مرتبه نخست، در سرقت‌های بعدی نیز تأثیرگذار است یا اینکه در صورت سرقت مجدد، حکم مراتب بعدی برای سارق ثابت می‌شود و این سقوط حد، هیچ‌گونه تأثیری در سرقت‌های بعدی ندارد؟ فایده سقوط حد قطع در صورت فقدان عضو مخصوص متعلق قطع، آنجا روشن می‌شود که اگر این سارق بار دیگر سرقت کند، پای چپ او به‌عنوان مجازات سرقت مرتبه دوم قطع نمی‌شود؛ زیرا قطع پای چپ در صورتی اجرا می‌شود که در سرقت نخست حد قطع دست راست اقامه شده باشد، در حالی که فرض آن است که در مرتبه نخست، حد اقامه نشده است. بلکه اگر برای بار سوم نیز سرقت کند، حبس ابد نمی‌شود؛ زیرا حبس ابد در جایی است که دست راست برای سرقت نخست و پای چپ برای سرقت دوم قطع شده باشد، ولی در چنین فرضی، این ترتیب مجازات نبوده است (تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۲). به سخن دیگر، حبس در صورتی حد مرتبه سوم سرقت است که در دو مرتبه قبلی آن به ترتیب دست راست و پای چپ قطع شده باشد. این امر یعنی اثر انتفای حد سرقت در مرتبه‌ای خاص به مجازات مراتب دیگر در صورت سرقت مجدد نیز سرایت می‌کند؛ زیرا مجازات در نظر گرفته‌شده در صورت

تکرار سرقت برای مرتبه دوم، مرتبه سوم و مرتبه چهارم در صورتی اجرا می‌شود که حد سرقت در مرتبه پیشین آن اقامه شده باشد. بنابراین، اگر در سرقت‌های بعدی، محل قطع عضو موجود باشد، باز هم حد قطع ساقط است؛ زیرا حد قطع عضو، مترتب بر حصول قطع خواهد بود، در حالی که قطع حاصل نشده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۹).

۷. حکم مسئله در قانون مجازات اسلامی گذشته و کنونی (مصوب ۱۳۹۲)

قانونگذار در ماده ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ تنها به بیان مجازات سرقت اکتفا کرده و متعرض این مسئله نشده است که آیا این مجازات‌ها در خصوص سارقانی که هنگام سرقت فاقد موضع حد قطع هستند یا اینکه هنگام سرقت، موضع حد قطع دارند و بعد از سرقت موضع حد منتفی می‌شود، جریان می‌یابد یا خیر؟ این ماده مقرر کرده بود: «حد سرقت به شرح زیر است: الف) در مرتبه اول، قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن به طوری که انگشت شست و کف دست او باقی بماند؛ ب) در مرتبه دوم، قطع پای چپ سارق از پایین برآمدگی، به نحوی که نصف قدم و مقداری از محل مسح او باقی بماند؛ ج) در مرتبه سوم حبس ابد؛ د) در مرتبه چهارم، اعدام، ولو سرقت در زندان باشد». قانونگذار در این ماده که دقیقاً ملهم از نظر مشهور فقیهان است، نسبت به مجازات سارقانی که به نحوی دچار نقص در عضو متعلق هستند؛ اعم از اینکه این نقص عضو بعد از سرقت اتفاق افتاده باشد یا اینکه اصلاً سارق قبل از سرقت فاقد عضو باشد، ساکت بوده و متعرض مجازات چنین صوری نشده است.

اما در ماده ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ضمن بیان همین مجازات‌ها، در تبصره‌ای اضافه شده چنین مقرر می‌دارد: «تبصره ۱. هرگاه سارق، فاقد عضو متعلق قطع باشد، حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری می‌شود».

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ در سه بخش، از «شرایط» حد سرقت سخن می‌گوید: اول اینکه در ماده ۱۹۸ آورده است: «سرقت در صورتی موجب حد می‌شود که دارای کلیه شرایط و خصوصیات زیر باشد: ۱. سارق به حد بلوغ شرعی رسیده باشد...». این ماده با ذکر شرایط شانزده‌گانه، در صدد بیان

شرایط ثبوت حد سرقت است و با سایر شرایط کاری ندارد؛ دوم اینکه در ماده ۲۰۰، قانونگذار با عنوان "فصل سوم: شرایط اجرای حد" بیان می‌دارد: «در صورتی حد سرقت جاری می‌شود که شرایط زیر موجود باشند: ۱. صاحب مال از سارق نزد قاضی شکایت کند...». در این ماده نیز قانونگذار در صدد بیان شرایطی از اجرای حد است که به فرایند سرقت ارتباط دارد و نه مرتبط به ما نحن فیه. ذکر این دو ماده هر چند با موضوع بحث ارتباط مستقیم ندارد، از جهت بررسی شرایط و موانع اجرای حد سرقت حایز اهمیت است. به تعبیر دیگر معنای واژه «شرایط» در مواد مختلف تفاوت دارد.

نهایتاً در ماده ۲۰۳ آمده است: «سرقتی که فاقد شرایط اجرای حد باشد و موجب اخلال در نظم یا خوف شده یا ... موجب حبس تعزیری از یک تا پنج سال است». در این ماده، قانونگذار در صدد بیان «سرقت فاقد شرایط اجرای حد است» که مانحن فیه در ذیل همین ماده امکان تطبیق دارد. البته این اشکال بر قانون سابق وارد است که در خصوص موضوع مورد بحث صراحت ندارد که چنین عدم صراحتی، برخلاف اصل صراحت قانون بوده و تفسیرپذیر است و صرفاً با توجه به عموم و اطلاق ماده، باید قائل به سقوط مجازات شد و به تعزیر حکم داد. در همین زمینه، عده‌ای از حقوقدانان معتقدند که ماده ۲۰۳ ناظر به ماده ۲۰۰ است و در مقام کیفر کردن سرقتی است که جامع شرایط حد (ماده ۱۹۸) بوده، ولی فاقد شرایط اجرای حد (ماده ۲۰۰) است (شکری و سیروس، ۱۳۸۴: ۲۳۵).

قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۲۶۸، شرایط ثبوت حد سرقت را در چهارده بند بیان می‌کند: «سرقت در صورتی که دارای تمام شرایط زیر باشد، موجب حد است: الف) شیء مسروق شرعاً مالیت داشته باشد...». در این ماده قانونگذار در صدد بیان شرایط ثبوت حد سرقت است. اما نوآوری مهم قانونگذار در ماده ۲۷۸ این بوده که در صدد بیان حد سرقت، یعنی مجازات مرتکب سرقت است. در تبصره یک این ماده می‌خوانیم: «هرگاه سارق فاقد عنصر متعلق قطع باشد، حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری می‌باشد». این تبصره ظاهراً ملهم از دیدگاه فقیهانی چون آیت‌الله خویی است. هرچند این تبصره مشکلات وارد بر ماده ۲۰۳ قانون مجازات سابق را تا حد زیادی مرتفع کرد، اما از جهات

دیگری نقد به آن وارد است: نخست اینکه این تبصره مطلق است؛ یعنی چه سارق قبل از سرقت فاقد عضو متعلق قطع باشد و چه سارق هنگام سرقت، دارای عضو متعلق قطع باشد و بعد از سرقت عضو متعلق قطع را از دست داده باشد، بر اساس این تبصره مجازات حد، به تعزیر تبدیل می‌شود. با وجود این به نظر می‌رسد این تبصره نیز از چند جهت اشکال دارد: الف) این تبصره نسبت به مواردی که عضو متعلق قطع برای اجرای مجازات وجود ندارد، در مقام بیان است و حکم چنین صورتی را بیان می‌کند، ولی نسبت به مواردی که عضو متعلق قطع وجود دارد، اما شلأ است، ساکت می‌ماند؛

ب) همچنین این تبصره مطلق است و تفصیلی میان اینکه منشأ فقدان عضو به خاطر اجرای حد سرقت باشد یا غیر از سرقت، وجود ندارد و چنین به نظر می‌رسد که مطلق فقدان عضو متعلق قطع، مد نظر قانونگذار است. هر چند که به نظر می‌رسد با توجه به وجود قدر متیقن در مقام تخاطب و انصراف اطلاق منعقد نشود و در نتیجه در جایی که منشأ فقدان عضو اجرای حد سرقت بوده باشد، خارج از مورد بحث باشد؛ اما با توجه به اصول منطقی و عقلایی چون اصل لزوم صراحت و تنصیص قانون‌های کیفری، شایسته است برای رفع ابهام، موضوع به نحو مذکور تبیین و حکم هر مورد بیان شود. شایان ذکر است که در نگاه برخی فقیهان، فقدان عضو اگر به دلیل سرقت باشد، انتقال قطع به عضو دیگر هیچ اشکالی ندارد (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۴: ۲۶۰؛ حلی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۱۱۱؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴: ۵۲۳؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۸۷). به سخن دیگر، انتقال عضو در صورتی جایز نیست که فقدان عضو، ناشی از عوامل دیگری غیر از سرقت باشد. به عبارت دیگر، اگر این فقدان عضو ناشی از قطع به دلیل سرقت باشد، هیچ اشکالی در انتقال مجازات قطع به عضو دیگر وجود ندارد؛ ج) از همه مهم‌تر اینکه در قوانین خصوصاً قانون‌های کیفری، اصل صراحت قانون باید مد نظر باشد، به نحوی که مقصود و مطلوب قانونگذار صریحاً مستفاد شود و تبصره فوق‌الذکر هر چند شاید انصراف به وضعیت خاصی داشته باشد، به تعبیر اصولیان، انصراف، قرینه‌ای ذوقی است و همیشه قابل استناد نیست و به علت اطلاق که در موارد پیش گفته دارد، تفسیرپذیر است.

تحلیل تبصره یک ماده ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی

در تبصره یک این ماده آمده است: «هر گاه سارق فاقد عضو متعلق قطع باشد، حسب مورد مشمول یکی از سرقت‌های تعزیری می‌باشد». در این تبصره عبارت «حسب مورد» به مراتب مختلف موضوع حد سرقت اشاره دارد؛ به این معنا که اگر در مرتبه اول حد سرقت ثابت شد و عضو متعلق قطع نبود، به تعزیر تبدیل می‌شود. همچنین اگر در مرتبه دوم حد سرقت ثابت شد و عضو متعلق قطع نبود، به تعزیر تبدیل می‌شود. به همین ترتیب اگر در مرتبه اول عضو متعلق قطع نبود در مراتب دیگر سرقت نیز، تعزیر ثابت می‌شود. چرا که همان‌گونه که گذشت، اجرای حد در مراتب دوم و سوم، به بودن عضو متعلق قطع در مرحله اول منوط است.

عبارت «سرقت‌های تعزیری» در این تبصره به صورت جمع آمده و علت این جمع بستن سرقت‌های تعزیری این است که در بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی از ماده ۶۵۱ تا ماده ۶۷۷ سرقت تعزیری به صورت‌های مختلف و با مجازات‌های متفاوت بیان شده است. برای مثال در ماده ۶۵۱ سرقت مقرون به پنج شرط مندرج در ماده مستوجب حبس از پنج تا بیست سال و ۷۴ ضربه شلاق است؛ یا در ماده ۶۵۲ اگر سرقت از نوع سرقت مقرون به آزار یا سارق مسلح باشد، به حبس از سه ماه تا ده سال و ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شود؛ یا در ماده ۶۵۳ سرقت در راه‌ها و شوارع، اگر به‌عنوان محاربه شناخته نشود، به حبس از سه تا پانزده سال و ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شود و یا مطابق ماده ۶۵۴ هر گاه سرقت در شب واقع شده باشد و سارقان دو نفر یا بیشتر باشند و لااقل یکی از آنان حامل سلاح ظاهر یا مخفی باشند و عنوان محارب بر آنها صدق نکند، جزای مرتکب یا مرتکبان حبس از پنج تا پانزده سال و شلاق تا ۷۴ ضربه خواهد بود.

۸. نتیجه‌گیری

در این نوشتار، دیدگاه‌های مختلف فقیهان در مورد فقدان عضو متعلق قطع تبیین و ادله ارائه شده از سوی آنها احصا شد و از رهگذر تطبیق آرای فقیهان، در سقوط حد قطع یا عدم سقوط آن، دیدگاهی که سقوط آن را صحیح می‌داند، پذیرفتنی‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا با تأمل در ادله، دیدگاه کسانی که به سقوط حد قطع باور دارند، دارای قوت بیشتر و

توجیه‌پذیرتر به نظر می‌رسد و دلایل دیدگاه انتقال قطع به عضو دیگر، جای مناقشه دارد. با رد ادله باورمندان به انتقال قطع به عضو دیگر به نقل از فقیهان و ارائه دلایل سقوط حد سرقت در فرض فقدان عضو متعلق قطع به درستی، نظر مشهور فقیهان مبنی بر سقوط حد قطع و تبدیل آن به تعزیر اثبات شد. روایات، اجماع، قاعده انتفای حکم با انتفای موضوع، از مهم‌ترین ادله باورمندان به سقوط حد قطع، در فرض فقدان عضو متعلق قطع پس از ثبوت سرقت و قبل از اقامه حد سرقت هستند. وقوع شبهه، رعایت قاعده احتیاط در دماء، اکتفا به قدر متیقن از مجازات منصوص، عدم ثبوت دلیل مبنی بر انتقال قطع به عضو دیگر، از جمله ادله دال بر منتفی شدن حد در مورد سارقانی است که هنگام سرقت فاقد عضو مخصوص متعلق هستند. استدلال این دسته از فقیهان آن بوده که چنین احکامی مبنی بر خروج و تخطی از حکم شارع در موضع اذن شرعی در قطع و حبس است، بدون اینکه دلیل معتبری دال بر انتقال قطع به عضو دیگری غیر از دست راست وجود داشته باشد و همچنین انتقال قطع به عضو دیگر یا حبس سارق در چنین مواردی، به اذن شارع نیاز دارد که این اذن نرسیده است. ناگفته نماند که در صورت سقوط حد قطع عضو به علت فقدان عضو مخصوص متعلق قطع، جایگزینی حبس ابد به عنوان یکی دیگر از مجازات حدی قابل اعمال در زمان فقدان عضو مخصوص، به جای قطع عضو جایز نیست. در نتیجه به علت عدم جواز هر نوع مجازات حدی، باید مرتبه پایین‌تری از مجازات حدی، یعنی تعزیر را در چنین مواردی در نظر گرفت. مهم‌ترین دلیل ثبوت تعزیر در هر کدام از موارد حد قطع که در صورت عدم موضوع ساقط می‌شود؛ اصل ثبوت تعزیر در مورد هر معصیتی خواهد بود که نصی از سوی شارع در مورد آن نرسیده است که از آن تحت قاعده «التعزیر لکل عمل محرّم» یا «التعزیر لکل معصیه» یاد می‌شود. دلیل دیگر، مذاق شرع است که از آن چنین برمی‌آید که باید در چنین مواردی، سارق تعزیر شود و رها کردن سارق بدون هیچ‌گونه مجازاتی صحیح نیست.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ ق). *من لا یحضره الفقیه*، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲. ابن براج طرابلسی، عبدالعزیز (۱۴۰۶ ق). *المهذب*، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸ ق). *الوسيلة إلى نیل الفضيلة*، چ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره).
 ۴. ابن سعید حلّی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ ق). *الجامع للشرائع*، چ اول، قم: مؤسسه سیدالشهداء العلمیه.
 ۵. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد (۱۴۱۰ ق). *المقتصر من شرح المختصر*، چ اول، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه.
 ۶. _____ (۱۴۰۷ ق). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۷. ابن قطان حلّی، محمد بن شجاع (۱۴۲۴ ق). *معالم الدین فی فقه آل یاسین*، چ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
 ۸. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۷ ق). *أسس الحدود و التعزیرات*، چ اول، قم: دفتر مؤلف.
 ۹. ترحینی عاملی، سید محمد حسین (۱۴۲۷ ق). *الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة*، چ چهارم، قم: دارالفقه للطباعة و النشر.
 ۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). *وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشرعیة*، چ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
 ۱۱. حسینی روحانی قمی، سید صادق (۱۴۱۲ ق). *فقه الصادق علیه السلام*، چ اول، قم: دارالکتاب - مدرسه امام صادق (ع).
 ۱۲. حسینی شیرازی، سید صادق (۱۴۲۵ ق). *التعلیقات علی شرائع الإسلام*، چ ششم، قم: انتشارات استقلال.

۱۳. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ ق). *مهذب الأحكام*، چ چهارم، قم: مؤسسه المنار.
۱۴. سیوری حلی، مقدا بن عبدالله (۱۴۰۴ ق). *التنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، چ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره).
۱۵. شکری، رضا؛ قادر، سیروس (۱۳۸۴). *قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی*، چ چهارم، تهران: نشر مهاجر.
۱۶. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۴ ق). *غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد*، چ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۴ ق). *حاشیة الإرشاد*، چ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۸. _____ (۱۴۱۰ ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، چ اول، قم: کتابفروشی داوری.
۱۹. _____ (۱۴۱۳ ق). *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، چ اول، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۲۰. طباطبایی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ ق). *ریاض المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۲۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). *المبسوط فی فقه الإمامیة*، چ سوم، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۲۲. _____ (۱۴۰۰ ق). *النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی*، چ دوم، بیروت - لبنان: دارالکتاب العربی.
۲۳. _____ (۱۴۰۷ ق). *تهذیب الأحكام*، چ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۴. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰ ق). *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان*، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۵. _____ (۱۴۱۳ ق). *قواعد الأحكام فی معرفة*

- الحلال و الحرام، چ اول قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. _____ (۱۴۲۰ ق). *تحریر الأحكام الشرعية علی*
مذهب الإمامیة، چ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۲۷. علیشاهی، ابوالفضل (۱۳۹۰). مفهوم و حجیت مذاق شریعت در فرایند استنباط احکام
فقهی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۲۸. فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷ ق). *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، چ
سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۹. فاضل صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۲۰ ق). *غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام*، چ اول،
بیروت: دارالهادی.
۳۰. فاضل لنکرانی، محمد موحدی (۱۴۲۲ ق). *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة -*
الحدود، چ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۳۱. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ ق). *کشف اللثام و الإیهام عن قواعد الأحكام*، چ
اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۲. فخرالمحققین حلی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*،
چ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۳. فیض کاشانی، محمد محسن (بی تا). *مفاتیح الشرائع*، چ اول، قم: انتشارات کتابخانه
آیت الله مرعشی نجفی (ره).
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). *الکافی*، چ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۵. کیدری، محمد بن حسین (۱۴۱۶ ق). *إصباح الشیعة بمصباح الشریعة*، چ اول، قم:
مؤسسه امام صادق (ع).
۳۶. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ق). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، چ
دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۷. _____ (۱۴۰۳ ق). *معارج الاصول*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

۳۸. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ ق). *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۹. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۴۲۷ ق). *فقه الحدود و التعزیرات*، چ دوم، قم: مؤسسه النشر لجامعه المفید رحمت‌الله.
۴۰. موسوی خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا). *تحریر الوسیلة*، چ اول، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۴۱. موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ ق). *تکملة المنهاج*، چ بیست‌وهشتم، قم: نشر مدینه العلم.
۴۲. _____ (۱۴۲۲ ق). *مبانی تکملة المنهاج*، چ اول، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۴۳. _____ (بی‌تا). *منهاج الصالحین*، بی‌جا، بی‌نا.
۴۴. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۱۲ ق). *الدر المنضود فی أحكام الحدود*، جلد ۳، چ اول، قم: دارالقرآن الکریم.
۴۵. _____ (بی‌تا). *تقریرات الحدود و التعزیرات*، جلد ۱، نسخه خطی، بی‌جا، بی‌نا.
۴۶. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، چ هفتم، بیروت: دارالإحياء التراث العربی.

References

- Holly Quran

1. Alishahi, A. (2011). The concept and credibility of religion Manner in the process of figh dictums deduction, Qom: Bustan- e Ketab. (in Persian).
2. Allameh Helli. H. (1989). *Ershad al-azhan*. Qom: Office of Islamic Publications. (in Arabic).
3. Allameh Helli. H. (1992). *Ghawaed al-AlAhkam*. Daftar Entesharat Eslami. (in Arabic).
4. Allameh Helli. H. (1999). *Tahrir al-ahkam*, Qom: Institute of Imam Sadeq.. (in Arabic).
5. Faiz Kashani, M. (n.d). *Mafatih Al- sharayee*, Qom, Entesharat ketabkhane

- Marashai Najafi. (in Arabic)
6. Fakhr al-Muhaqqiqin Heli. M. (1967), *Ayzah al-Fawaeid*, Qom: Esma'eilian.. (in Arabic).
 7. Fazel Abi. H. (1996). *Kashf Al- Romoz Fi Sharh Mokhtasar Al Nafei*. Qom: Daftar Entesharat Eslami. (in Arabic).
 8. Fazel Hindi. M. (1995). *Kashf al-letham an qawa'ed al-ahkam*. Qom: Institute of Islamic Publications.. (in Arabic).
 9. Fazel Lankarani. M. (2001). *Tafsil Al- Sharia Fi Sharh Tahrir Al- Vasila*, Qom: Markaz Figh Aemmah Athar.. (in Arabic).
 10. Fazel Saymori, M. (1999). *Ghayat al- Moram Fi Sharh Sharaee Al- Eslam*. Beirut, Dar al- Hadi.. (in Arabic).
 11. Helli, Y. (1984). *Al Jamei lesharaei*, Qom: Moassese Sayyid al-Shuhada. (in Arabic)
 12. Hor Ameli, M. (1988). *Vasaal Alshia*, Qom, Alalbeit Institute. (in Arabic).
 13. Hosseini Rohan, S. (1991). *Figh Al- Sadegh*, Qom: Dar Alketab- Madreseh imam Al- Sadegh. (in Arabic).
 14. Hosseini Shirazi, S. (2004). *Al- Taelighat Ala Sharaei Al- Islam*. Qom: Entesharat Esteghlal. (in Arabic).
 15. Ibn Babawayh, A. (1992). *Man La Yahduruahu al-Faqih*, Qom: Daftar. Entesharat Eslami. (in Arabic)
 16. Ibn Baraj Tripoli, A. (1985), *al-Mohazab*, Qom: Daftar. Entesharat Eslami. (in Arabic)
 17. Ibn Fahd Helli, A. (1986). *Al- Mohazab Al- Barei Fi Shaeh Al- mokhtasar Al- Nafei*, Qom: Daftar Entesharat Eslami. (in Arabic)
 18. Ibn Fahd Helli, A. (1989). *Al- Moghtasar Men Sharh Al- Mokhtasar*. Mashahad: Majma Bohoos Al-Islamiyah. (in Arabic)
 19. Ibn Ghatan Helli. M. (2001). *Maalem Al- Din Fi Fegh Al Yasin*. Qom. Moassese Imam Al- Sadegh. (in Arabic)
 20. Ibn Hamza Tūsī, M. (1987). *al-Wasila 'ila nayl al-fadila*, Qom, Entesharat ketabkhane Marashai Najafi. (in Arabic)
 21. Kaydari. M. (1995). *Esbah Al- Shia Be Mesbah Al- Sharia*. Qom: Moassese Imam Al- Sadegh. (in Arabic)
 22. Koleini. M. (1987). *Alkafi*. Tehran: Dar al-kutub al-Islamia. (in Arabic).
 23. Moghadas Ardebili, A. (1983). *Majma al-faydah wa al-Burhan*, Qom, Islamic Publications Office. (In Arabic)
 24. Mohaghegh Helli. J. (1983). *Maarej Al Osul*, Qom: Alalbeit Institute.. (In Arabic)
 25. Mohaghegh Helli. J. (1987). *Sharaye al-Islam fi masael al-halaal va al-haram*. Qom: Esmaeilian Institute. (In Arabic)
 26. Mosavi Ardebili. A. (2006). *Figh al. hodud va al- Taazirat*, Qom: moassese Alnashr lejamea Al- Mofid. (In Arabic)
 27. Mosavi Golpayegani, M. (1991). *Al-Dor Al-Manzoud, Fi Ahkam al-Hoodood*, Qom: Dar Al- Quran Al- Karim. (in Arabic)
 28. Mosavi Golpayegani, M. (n.d). *Taghrirat Al- Hoodood va- Al-Taazirat*. Np.Np.

- (in Arabic)
29. Mosavi Khoei, A. (1989). *Takmelah al-Minhaj*: Qom: Madinah Al- Elm. (in Arabic)
 30. Mosavi Khoei, A. (2001). *Mabani Takmelah al-Minhaj*: Qom: Al-Imam al-Khooi Institute. (in Arabic)
 31. Mosavi Khoei, A. (n.d). *Menhaj Al- Salehin*. N.p. n.p. (in Arabic)
 32. Mosavi Khomeini, R. (n.d). *Tahrir al-Wasila*, Qom, Moassese Matboat Dar Al-Elm. (in Arabic)
 33. Najafi, M. (1984). *Jawhir al-kalam fi sharayi al-Islam*, Beyrut. Dar Ehyae Al-Torath Al- Arabi. (in Arabic)
 34. Sabzevari, S. A. A. (1992). *Muhaddab al-Ahkām.*, Qom: Al-Manar Institute. (in Arabic).
 35. Sauri Helli. M. (1984). *Al- Tanghih Al- Raae*. Qom: Entesharat ketabkhane Marashai Najafi. (in Arabic)
 36. Shahīd al-Awwal. M. (1993). *Ghayat al-murad Fi Sharh Nkat Al- Ershad*. Qom: Daftar Tablighat Islami. (in Arabic)
 37. Shahid Thani, (1992). *Masalak al-Afham*, Qom: Encyclopedia of Islam. (in Arabic).
 38. Shahid Thani, Z. (1989). *al-Rawzah al-bahiyah Fi sharh Al- Lomaa Al- Demashghaa*, Qom: Dawari Printing. (in Arabic)
 39. Shahid Thani, Z. (1993). *Hashia Al- Ershad*. Qom: Daftar Tablighat Islami. (in Arabic)
 40. Shokri, S. Siroos. G. (2005). *Islamic Penal Code in the current legal system*, Tehran. Nash Mohajer. (In Persian)
 41. Tabatabaei. A. (1980). *Al- Nehayah Fi Mojarad Al- Figh va Al- Fatva*, Beyrut, Dar Al ketab Al- Arabi. (in Arabic)
 42. Tabatabaei. A. (1997). *Riyaz al-masael*, Qom: Ahl al-Bayt. (in Arabic)
 43. Tabrizi, J. (1996). *Osas Al- Hodud Va Al- Taazirat*, Qom: Daftar Moallef. (in Arabic)
 44. Tarhini Ameli, (2006), *al-Zobdah al-Faghih fi Sharh al-Rozah al-Bahiah*, Qom: Dar al-Fiqh al-Tabaa va al-Nashar. (in Arabic).
 45. Tusi, M. H. (1967). *Al-Mabsūt fi Fiqh al-Imamia*. Tehran: al-Maktabah al-Mortazaqia li-Ihya al-Athar al-Jafaria. (in Arabic)
 46. Tusi, M. H. (1987). *Tahzib al-Ahkam*, Tehran, Dar al-kutub al-Islamia. (in Arabic).